



درس تفسیر سوره مبارکه معارج جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً (۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً (۲۱) إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (۲۳) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵) وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶) وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰) فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۳۱) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۳۲) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۴) أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ (۳۵)﴾

سوره مبارکه «معارج»، یعنی سوره‌ای که «یذکر فیها المعارج» و در مکه نازل شد، بخشی از آیات این سوره، نشانه نزول آن در مدینه است، چون مسائل مربوط به نماز و زکات و سایر احکام و حقوق اینها در مدینه نازل شد، ممکن است که این بخش در مدینه نازل شده باشد.

فرمود انسان، «هلوع» خلق شد. این کلمه «هلوع» یک بار در قرآن ذکر شد و آن هم در همین جاست. قبل از اینکه نیازی باشد که لغت این «هلوع» را و «هلع» را معنا کند، خود قرآن کریم آن را تبیین کرد، تفسیر کرد، فرمود «هلوع»، انسانی است که هنگام برخورد ناملازم جزع می‌کند، صبور نیست و هنگامی که خیری به او رسد انحصار طلب

است، سعی می‌کند این خیر به دیگری نرسد. این دو رذیلت که جمع شود، می‌شود «هَلَع» و اگر کسی در این رذیلت خیلی کامل باشد، می‌شود «هلوع»، پس «هَلَع» جمع این دو رذیلت است. «هلوع» کسی است که در این دو رذیلت کامل است، در این دو نقص کامل است.

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾ در شرّ به جای اینکه صابر باشد و بردبار باشد، جزع و ناله می‌کند و بی‌صبری می‌کند و همراه جزع کارهایی می‌کند که نباید بکند، حرف‌هایی می‌زند که نباید بزند و هنگامی که خیر به او می‌رسد به جای اینکه این خیر را یک مائده الهی و سفره حق بداند و دیگران را در کنار این سفره سهیم بداند، ﴿مَنْعَ لِلْخَيْرِ﴾^۱ است، این ﴿مَنْعَ لِلْخَيْرِ﴾ بودن، از همین ﴿وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾^۲ درآمده. آیا خلقت انسان این طور است؟ یا خلقت ثانی و طبیعت ثانیه که در اثر سیئات به دست می‌آید، انسان چنین است؟

قرآن کریم چندتا اصل دارد که ثابت می‌کند خلقت اصلی انسان، هلع نیست و انسان هلوع خلق نشده، اصل اوّلی قرآن کریم این است که «کان تامه» هر کسی و هر چیزی به عهده خداست که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۳؛ یعنی «کلُّ ما صدق علیه انه شيءٌ فهو مخلوق الله سبحانه و تعالی»، چیزی از طبیعت برنخاست، خودساخته نیست. هر چیزی که عنوان شیء بر آن صادق باشد، این مخلوق خداست. ما کلمه‌ای از شیء، جامع‌تر و عام‌تر نداریم. اگر بگوییم وجود در قبال ماهیت و مفهوم است و همه اینها زیر مجموعه شیء هستند: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾، این اصل اوّل است.

اصل دوم این است که ذات اقدس الهی هر چیزی را که آفرید به زیباترین وجه آفرید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۳ این «کان ناقصه» آن است؛ یعنی هر چیزی را که آفرید، به زیباترین وجه آفرید و دیگر بهتر از آن ممکن

۱. سوره ق، آیه ۲۵؛ سوره قلم، آیه ۱۲.

۲. سوره زمر، آیه ۶۲.

۳. سوره سجده، آیه ۷.

نبود؛ چه حیوانات را، چه انسان را، چه معادن را، چه موجودات آسمانی را، چه موجودات زمینی را، چه موجودات دریایی را، اگر ماهی آفرید به بهترین وجه آفرید که از آن زیباتر ممکن نبود! اگر خرچنگ آفرید به زیباترین وجه آفرید و دیگر خرچنگ از این زیباتر ممکن نیست و اگر آهو و تیهو آفرید، از این زیباتر ممکن نیست! چرا؟ برابر یک قیاس استثنایی است، گرچه خرچنگ نسبت به طاوس زیبا نیست؛ ولی همان لذت‌هایی که طاوس از زندگی خود می‌برد، خرچنگ از ازدواج خود، از بچه‌پروری خود، از تغذیه خود همان لذت را می‌برد. هر چه که برای خرچنگ لازم است به او داد، چرا؟ چون اگر وضعی بهتر از این ممکن بود؛ مثلاً جهاز هاضمه و دستگاه گوارش این موجود دریایی یا آن موجود صحرایی از این بهتر ممکن بود یا زاد و ولدش از این بهتر ممکن بود، کیفیت پرورش او، کیفیت بهره‌برداری آن از فضا و محیط زیست از این بهتر ممکن بود، اگر بهتر از این ممکن بود و خدای سبحان خلق نکرده بود یا «للجهل» بود یا «للعجز» بود یا «للبخل»، «والتالی بأسره الثلاث مستحیل فالقدم مثله»؛ یعنی ممکن نیست که ماهی باشد از این بهتر، خرچنگ باشد از این بهتر، آهو باشد از این بهتر، ستاره باشد از این بهتر، موجود زمینی باشد از این بهتر، چرا؟ برای اینکه ممکن است ستاره‌ای از ستاره دیگر نورش بیشتر باشد، یک ماهی از ماهی دیگر ظریف‌تر باشد؛ ولی آن ماهی در آن نوع باید همین‌طور باشد. اگر بهتر از این ممکن بود و خدا خلق نمی‌کرد - معاذالله - یا برای اینکه نمی‌دانست یا نمی‌توانست یا آن جود و بخشش را نداشت. اینها جزء صفات سلبيه خداست، «فالتالی بأسره مستحیل فالقدم مثله»، پس این نوع ماهی از این بهتر دیگر ممکن نیست.

پرسش: به خاطر خود قابل این گونه است؟

پاسخ: قابل را خود ذات اقدس الهی عطا می‌کند، این شیء قبلاً نبود تا ما بگوییم قابلیتش این است، این شیء اگر بخواهد با این خصوصیت یک موجود دریایی باشد، این نوع ماهی باید همین‌طور باشد، آن نوع ماهی باید همین‌طور

باشد، آن نوع پرنده باید آن طور باشد. پرنده‌ها، ماهی‌ها حیوانات ممکن است یکی بهتر از دیگری باشد، چون این نوع برتر است، آن نوع متوسط است، آن نوع ضعیف است؛ اما این نوع دیگر ممکن نیست از این بهتر باشد و خدا خلق نکند. انسان هم همین طور است؛ لذا در اصل دوم که مربوط به «کان ناقصه» است فرمود: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾، این کاری به «کان تامه» ندارد. آن «کان» اول آیه‌ای است که دارد: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾. این مربوط به «کان ناقصه» است؛ یعنی هر چه آفرید، زیبا آفرید!

مطلب سوم بیان نورانی موسای کلیم (سلام الله علیه) است که وقتی فرعون گفت «ربّ العالمین» ی که تو را فرستاد، کیست؟ فرمود «ربّ العالمین» من کسی است که با سه نظام، جهان را تنظیم کرده است و آفرید: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۴؛ یعنی هر موجودی که شما می‌بینید، این دارای سه ضلع و سه عنصر محوری است: یک عنصر مربوط به نظام فاعلی است که فاعل و سازنده دقیق حکیم دارد، یک ضلع مربوط به نظام داخلی است که هر چه در دستگاه او لازم باشد به او داده است. یک ضلع مربوط به نظام غایی و هدفمندی اوست که او را رها خلق نکرده است، برای چیزی، به سوی چیزی، با راه چیزی خلق کرده است. این برای همه موجودات است، برای انسان‌هاست، برای حیوانات است، هر موجودی هدفی دارد، غرضی دارد، مقصدی دارد، مقصودی دارد: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى﴾. یک؛ ﴿كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾، نظام داخلی، دو؛ ﴿ثُمَّ هَدَى﴾، به مقصد، سه؛ انسان از بارزترین مصادیق این کریمه است، پس هر چه در انسانیت انسان لازم بود، خدا به او داد. مگر اینکه او دستکاری نکند کم بکند، زیاد بکند، با میل خود، با اراده خود، وصفی را برای خود تهیه نکند که نباید بکند، کمالی را از دست بدهد که نباید از دست بدهد، این هم اصل سوم.

اصل چهارم درباره خصوص انسان است که فرمود وقتی که این علقه بود، مضغه بود، عظام بود: ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.^۵ پس در خلقت انسان از این زیباتر ممکن نبود! آن گاه خود انسان دستکاری می کند، کم می کند، زیاد می کند، چشم را که زیباست، به او داد؛ منتها بی جا مصرف می کند. گوش را که زیباست، بی جا مصرف می کند. دستگاه گوارش را که زیباست، بی جا مصرف می کند. چون اکثر بیماری ها، تقریباً هشتاد درصد بیماری این بیمارستان ها مربوط به این دستگاه گوارش است، پُر خوری و بد خوری است. چقدر باید غذا بخورد، او خیال می کند هر چه جا دارد باید بریزد! یک وقت در حضور پیغمبر، آن ادب محض (علیه و آله آلاف التحية و الثناء) کسی آروغ زد. فرمود: «أَقِيلَ مِنْ جَشَاءٍ»؛^۶ آدم این قدر می خورد که در مجلس آروغ بزند؟! این برای پُر کردن که نیست، دو وعده غذا شبانه روز کافی است. شما هشتاد درصد این بیماری ها را ببینید، همه برای همین قسمت است، آن بیست درصدش برای حوادث و رخدادها و تصادفات است. آدم این قدر می خورد که بخوابد؟! این قدر می خورد که نفهمد؟! این بدترین چیز، پُر کردن همین شکم است. این را فرمود من به شما دادم که تأمین بشوید. فرمود: «أَقِيلَ مِنْ جَشَاءٍ»؛ مبادا این قدر بخوری که در مجلس رسمی آروغ بزنی. این ادب محض بود! اکثر مشکلات و بیماری ما در اثر بد خوری و پُر خوری است. مرتب تعارف می کند، مرتب به جان هم قسم بخور! این نفهمی است، نفهمی که حقیقت شرعیه ندارد. همین است!

بنابراین فرمود این دستگاه را ما آفریدیم، شما اوضاعش را به هم می زنید، اینها کسانی هستند که خلقت خودشان را دستکاری می کنند، کم و زیاد می کنند، بالا و پایین می کنند و به هم می زنند، وگرنه انسان هلوع خلق نشد، انسان

۵. سوره مومنون، آیه ۱۴.

۶. صحیفه الامام الرضا (علیه السلام)، ص ۶۹؛ بِإِسْنَادِهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ قَالَ أَبُو جُحَيْفَةَ أَتَيْتُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَأَنَا أَتَجَشَّأُ فَقَالَ لِي «يَا أَبَا جُحَيْفَةَ اكْفُفْ جُشَاكَ فَإِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ شَبَعًا فِي الدُّنْيَا أَطْوَلُهُمْ جُوعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ فَمَا مَلَأَ أَبُو جُحَيْفَةَ بَطْنَهُ مِنْ طَعَامٍ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

صبور، شاکر، حمید خلق شد. اینها را عمداً اوضاعش را به هم می‌زند. اینها کسانی هستند که خلقت خودشان را دستکاری می‌کنند، این شیطان که خواسته است: ﴿فَلْيَعْيُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾؛^۷ همین است. گفت من کاری می‌کنم که این دستگاهی که شما برای فلان مقصد آفریدی، در جای دیگر به کار ببرند، وگرنه دستگاه خلقت که قابل تغییر نیست. این ﴿فَلْيَعْيُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ یعنی چشمی را که ذات اقدس الهی برای یک هدف سودمند داد، من وادار کنم که در جای دیگر کار ببرد. گوش را که برای چیزهای خوب خلق کرد، وادار کنم به چیزهای دیگر صرف بکند. این تغییر خلقت است. آن وقت این انسان می‌شود هُلوع. این هُلوع در اثر دستکاری تربیت بد شیطان است که ﴿لَأْمَنِّيَّهِمْ﴾ هست، ﴿لَأَزِيَنَّ لَهُمْ﴾^۸ هست، این کارهایی که شیطان گفت هست تا کم‌کم این صبر را به جزع تبدیل می‌کند، آن گشاده‌رویی و خیرخواهی را به ﴿مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ﴾ بودن تبدیل کند، این می‌شود: ﴿فَلْيَعْيُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾، اگر ﴿فَلْيَعْيُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ شد، آن وقت از آن به بعد انسان می‌شود: ﴿خُلِقَ هُلُوعاً﴾. چرا نمازگزارها این طور نمی‌شوند؟ اگر مربوط به ساختار اوّلی بود که نمازگزار ساختار اوّلی را عوض نمی‌کند، نماز خواندن که ساختار اوّلی را عوض نمی‌کند، نمازگزاران آن امانت الهی را حفظ می‌کنند، نمی‌گذارند که این شیطان ساختار اوّلی را عوض کند. این چشم را بجا به کار می‌برد، این گوش را بجا به کار می‌برد، ﴿مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ﴾ نیست، اگر خیری به او رسید، سعی می‌کند به دیگری بدهد تا اضافه بشود، ذات اقدس الهی خیر را چند برابر کند. فرمود خیری که به شما رسید، اگر به دیگران بدهید، ما ده برابر عطا می‌کنیم. موقعیت خودتان را تثبیت کنید! این از ظریف‌ترین تعبیرات قرآن کریم است که در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» است، فرمود شما کار خیری که می‌کنید، درست است خیر می‌کنید به جامعه، خیر تنها این نیست که ما در آخرت چند برابر به شما بهشت بدهیم. آنها یک مطلب است. مشکل جامعه را حلّ می‌کنید مطلب دیگر

۷. سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۸. سوره حجر، آیه ۳۹.

است؛ اما اولین کار خیر این است که هستی خود را تثبیت می‌کنید: ﴿تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ﴾^۹ کذا و کذا. قبل از اینکه سخن از بهشت باشد، قبل از اینکه سخن از جزای آدم خیر باشد، این انسان را خود این کار خیر طوری می‌کند که دیگر نمی‌لغزد؛ مثل اینکه درخت حرکت کند برود از کنار نهر آب دریاورد و روی ریشه خودش بریزد، این درخت تثبیت شد و چیزی او را از جا نمی‌برد. کار خیر خود انسان را تثبیت می‌کند، در امتحان نمی‌لغزد، بعد سخن از بهشت است، وگرنه اول سخن از بهشت نیست. می‌گوید تو محکم باش، نلغز! می‌خواهی نلغزی، ریشه خود را با کار خیر دریاب! ﴿تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ بعد مثل این است که چند برابر ما به او جزا بدهیم؛ مثل این است که زرعی بکند، سنبله‌ای داشته باشد، حبّاتی داشته باشد و مانند آن. این اساس کار است.

پرسش: اگر این طور است چرا تعبیر به «خَلَقَ» کرده؟ یعنی اگر انسان خودش «صار هلوعا» چرا در تعبیر می‌فرماید که ﴿خُلِقَ هَلُوعًا﴾؟

پاسخ: بله، ﴿تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾؛ یعنی خودش را ثابت می‌کند؛ مثل اینکه درخت حرکت کرده، به پای ریشه خود آب ریخته است. این درخت نباید کسی را ممنون کند. اگر بخواهد نلغزد و خشک نشود، باید حرکت کند و به ریشه خود آب برساند: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، آن وقت مثل کسی است که سنبله‌ای بکارد، زرعی بکارد ﴿أَثْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةَ حَبَّةٍ﴾^{۱۰} و امثال آن. قبل از اینکه بفرماید ما در بهشت جزا می‌دهیم، در دنیا پاداش می‌دهیم، فرمود خود انسان دیگر نمی‌لغزد. در امتحانات نمی‌لغزد. در حفظ امانات نمی‌لغزد. ﴿تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾، این چه کار دارد به مسئله اینکه ما جزا می‌دهیم، چند برابر می‌دهیم؟!

۹. سوره بقره، آیه ۲۶۵.

۱۰. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

بنابراین اینکه شیطان گفت من این کار را می‌کنم ﴿فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾؛ یعنی انسانی که ذات اقدس الهی طبق آن اصول چهارگانه ﴿خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ است، ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ است، ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ هست، ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ هست، این «احسن الموجودات» را من عوض می‌کنم، همین! ﴿فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾، آن وقت این می‌شود «هلوع». اگر چهار تا مشکلی پیش آمد، چهار روز فشاری بود، جزع و ناله او بلند است. دو تا خیری به دستش رسید، انحصار طلب است.

پرسش: چرا می‌گوید «خُلِقَ» باید بفرماید «صار»؟

پاسخ: گفت شیطان: ﴿فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾؛ یعنی این دستگاه را که من به او دادم، او دستکاری می‌کند. این شکر را به جزع تبدیل می‌کند. این خیر را به طمع تبدیل می‌کند. این صبر را به جزع تبدیل می‌کند. این اوصاف را عوض می‌کند؛ ولی راه حلّ باز است: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾، اگر کسی اهل نماز بود، این طور نمی‌شود و اگر کسی اهل نماز شد، می‌تواند خود را اصلاح کند، پس نماز این سمت را دارد که انسان را به همان فطرت اوّلی برگرداند. اگر کسی اهل نماز بود، نمی‌گذارد این شخص هلوع بشود و اگر هلوع بود و توبه کرد و اهل نماز شد، نمی‌گذارد این هلع دوام داشته باشد، اصلاح می‌شود، این خاصیت نماز است.

پرسش: پس نمی‌شود گفت طبیعتش هلوع است.

پاسخ: بله، طبیعت را به هر حال نفس اداره می‌کند؛ یعنی نفس در مرحله طبیعت این چنین است، وگرنه ما طبیعتی داشته باشیم در برابر فطرت که نیست. انسان دارای شئون متعدد هست، بدنی دارد که ابزار کار است، روحی دارد که دارای شئون است، این شئون مادی‌گرا با آن شئون ملکوتی همیشه در جنگ هستند. این جهاد اکبر که می‌گویند همین

است که حضرت فرمود شما از جهاد اصغر آمدید، «بَقِيَ الْجِهَادُ الْكَبِيرُ»،^{۱۱} بعد هم فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^{۱۲} استکبار و صهیونیسم آنها دشمن بیرونی هستند، آب و خاک و نفت و گاز می‌خواهند، این هوس دین می‌خواهد. تا دین را نگیرد، رها نمی‌کند، همین! لذا فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ». این نفس اماره این طور است و آن عقل باید این نفس اماره را عقل کند. این ابزار را بی‌جا مصرف نکند. نماز این قدرت را دارد. اینکه «إِنَّ الْمُصَلِّيَ يُتَاجَى رَبَّهُ»^{۱۳} که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در من لا یحضر نقل کرد که این مناجات پروردگار است نماز، که «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»^{۱۴} هست، «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^{۱۵} نقل شده؛ اما اینکه ایشان در من لا یحضر نقل کرد: «إِنَّ الْمُصَلِّيَ يُتَاجَى رَبَّهُ»، سخن از منادات نیست، سخن از مناجات است. منادات این است که انسان احساس بُعد می‌کند، می‌گوید «یا الله!» «یا رب!» اما در قرب دیگر جا برای ندا نیست، انسان که نزدیک شد که نمی‌گوید «یا!» می‌گوید «خدا!» نجواست نه ندا. مناجات است، نه منادات، «إِنَّ الْمُصَلِّيَ يُتَاجَى رَبَّهُ»، پس اگر کسی اهل صلات بود واقعاً، از این آسیب مصون است و اگر نبود، بعد توبه کرد و اهل صلات شد، این آسیب را برطرف می‌کند. این «خُلِقَ» ای است که کار ابلیس است که گفت: «فَلْيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ»، وگرنه انسان طبعاً با فطرت الهی خلق شده است، طبق آن چهار شاهی که نقل شده است.

پرسش: انسان که هلوع متولد نمی‌شود.

۱۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۲.

۱۲. مجموعة ورام، ج ۱، ص ۵۹.

۱۳. ر. ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۰؛ «الْمُصَلِّيُّ مَنْ يُتَاجَى مَا أُفْتَلُ».

۱۴. المحاسن (برقی)، ج ۱، ص ۴۴.

۱۵. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶۸.

پاسخ: بله، انسان بالطبع خیر است. هلو عاً هم که متولد نمی‌شود. تربیت بد او را هلو ع می‌کند. نماز که تربیت خوب است او را اصلاح می‌کند، و گرنه انسان «بالفطره»: ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا﴾^{۱۶} ببینید این کودک اصلاً بلد نیست دروغ بگوید. دروغ گفتن را بعد یاد می‌گیرد. اگر می‌خندد، واقعاً دستگاهش تأمین شده است. اگر گریه می‌کند، معلوم می‌شود که خوابش کم است، غذایش کم است، شیرش کم است یا جایش تَر شده، هیچ ممکن نیست کودک بی‌جا بخندد یا بی‌جا گریه کند. دروغ را بعد یاد می‌گیرد، این «خلق صادقاً». این با فطرت حق و با فطرت صدق، با فطرت عدل خلق شده است. بعدها دروغ یاد می‌گیرد. بعدها هلو ع می‌شود. بعدها با صلات می‌تواند آن هلع خود را اصلاح کند.

پرسش: انسان از وقتی که به دنیا می‌آید طبیعتش هلو ع و ممنوع و جزوع هست.

پاسخ: نه، طبیعتش این چنین نیست، روح دارد، روح هم ملکوتی است و خیر می‌خواهد. جزوع و ممنوع و اینها نیست. هیچ دروغ را هم نمی‌گوید و گریه که می‌کند راست است، خنده که می‌کند راست است، اینها را بعد یاد می‌گیرد. آن که ابلیس گفت: ﴿فَلْيَعِزُّنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾، این عوض می‌کند؛ یعنی بی‌جا مصرف می‌کند. او را معتاد می‌کند. همین کودک مختصری اگر غذای او مانده باشد که زمینه مسمومیت در آن باشد، این را بالا می‌آورد. او این طور خلق شد. بعد به خاطر تربیت غلط می‌شود معتاد و این سم را مثل عسل می‌خورد. قابل علاج هم هست، این طور نیست که حالا این در دستگاه او هر چه بدهند قبول بکند، دستگاه انسان، مثل یک ظرف خالی، مثل تُنگ خالی نیست. این تُنگ خالی شما غذای سمی را در آن بریزید، قبول می‌کند، عسل بریزید قبول می‌کند، آب شفاف بریزی قبول می‌کند؛ اما دستگاه گوارش این طور نیست، مختصری این غذا مانده باشد، این بالا می‌آورد. با خلقت صد درصد الهی

خلق شده است. بعد البته ممکن است که همین کسی که یک مختصر غذای مانده را بالا می‌آورد، حالا سم را مثل غسل با اعتیادش - متأسفانه - مصرف می‌کند.

پس ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً﴾ می‌شود ﴿مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ﴾. راه علاج چیست؟ ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾ که مصلّین این چنین نیستند. اگر «خُلِقَ»، باید همه همین‌طور باشند. اگر یک امر طبیعی باشد، باید همه این‌طور باشند. این معلوم می‌شود که همه این‌طور نیستند. این ﴿فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ است. وگرنه خلقت انسان دو گونه نیست، دو گونه خلقت ما در دستگاه الهی نداریم. انسان همان است که ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ است. این چنین نیست که بعضی‌ها این‌طور خلق بشوند، بعضی‌ها این‌طور خلق نشوند. این همان ﴿فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ است، نمازگزارها نه می‌گذارند که او خلقت الهی را تغییر بدهد و نه اگر - خدای ناکرده - آلوده شدند، به خودشان اجازه تداوم نمی‌دهند، حتماً اصلاح می‌کنند.

﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾، کسی که دائماً در نماز است، دائماً در نماز هستند؛ یعنی چه؟ دائماً دارد نماز می‌خواند؟ یا نمازش را دائماً حفظ می‌کند؟ صلات ذکر خداست، آن که دائماً به یاد خداست؛ «خوشا آنان که دائم در نمازند»،^{۱۷} در روایات ما آمده که کسی که مرتب به ذکر خداست، ذکر خدا نماز اوست. بلند می‌شود «بحول الله»، می‌نشیند «الحمد لله»، چهارتا خنده‌ای کرده، آن آیه‌ای که گفتند برای جبران آن ضحک است، می‌خواند. این دائماً به یاد خداست. نه اینکه دائماً دارد نماز می‌خواند، او که «دائم الذکر» است، «دائم الحضور» است، «دائم الصلاة» هم هست. وگرنه در روایات ما این است، وگرنه این‌طور نیست که کسی دائماً در نماز باشد تا آن بنده خدا بگوید «خوشا آنان که دائم در نمازند»! در روایات هست که کسی که دائماً به یاد خداست، «هُوَ بِمَنْزِلَةِ الصَّلَاةِ».^{۱۸}

۱۷. دو بیتی بابا طاهر، شماره ۳۱۳؛ «خوشا آنانکه دائم در نمازند» *** بهشت جاودان بازارشان بی».

۱۸. الوافی، ج ۷، ص ۵۲۲.

اگر کسی گفت: «خوشا آنان که دائم»؛ یعنی «دائم الذکر» هستند. موقع نماز، نمازشان را می‌خوانند، موقع اطاعت اطاعت می‌کنند. آن کسی که در همه حالات مواظب است که گناه نکند، او «دائم الصلاة» است، البته یک حفظ صلات داریم، یک دوام صلات داریم. ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾، چند بار اینجا تکرار کرده، هم دوام صلات را، هم حفظ صلات را.

در سوره مبارکه «مؤمنون» هم از اصل صلات یاد شده و هم از حفظ صلات یاد شده است. سوره مبارکه «مؤمنون» این است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾،^۱ بعد از چند آیه دارد که اینها کسانی‌اند که ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾،^۲ نسبت به اصل صلات که امر مطلق است، خشوع دارند و نسبت به نمازها مواظب هستند که هیچ نمازی از آنها فوت نشود، پس هم در نماز اصل خشوع نماز مطرح است، هم درباره اعداد و رکعات و شرایط ازمنه و امکانه نماز ﴿عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾ است که یک جا مفرد است، یک جا جمع، یک جا جنس است، یک جا افراد، اما در اینجا هر دو مفرد است؛ منتها یکی مربوط به اصل خواندن است، یکی مربوط به به هم نزدن. صلات بالا می‌رود به شرطی که آدم به هم نزنند. آن سیّاتی که انجام می‌دهد، درست است حبط نیست، همان‌طوری که حسنات ﴿يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾،^۳ سیّات هم مزاحم حسنات است. این نمازی که خوانده، سعی می‌کند تا آخر حفظ بکند؛ لذا هر دو جا در این سوره مبارکه «معارج» این مفرد هست، برخلاف سوره مبارکه «مؤمنون». در سوره مبارکه «معارج» فرمود که ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾، بعد می‌رسد به آیه ۳۴

۱. سوره مؤمنون، آیات ۲ و ۱.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۹.

۳. سوره هود، آیه ۱۱۴.

می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾، این مربوط به جنس است، آنجا که در سوره مبارکه «مؤمنون» جمع آورد، مربوط به رکعات و اعداد و ازمنه و امکانه نماز است.

فرمود این نمازی که نمی‌گذارد آن ساختار اولی عوض بشود و اگر - خدای ناکرده - عوض شد، این می‌تواند برگرداند. این ﴿تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱ ناظر به این است که نمی‌گذارد، اینکه فرمود: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾، آن هلع واقع شده را دارد اصلاح می‌کند.

پرسش: آنجا که ﴿عَلَى صَلَاتِهِمْ﴾ مقدم شده و حصر را می‌رساند این چه اختصاصی را می‌خواهد برساند؟

پاسخ: اصل صلات است. این «دائمون» و «دائمون» و اینها، گرچه مفید حصر می‌تواند باشد و اما مراعات آن پایان آیه را هم می‌کنند که پایان آیه اگر بفرماید: «وهم دائمون علی صلاتهم» با آن ﴿مُشْفِقُونَ﴾ و ﴿حَافِظُونَ﴾ و ﴿مَلُومِينَ﴾ و ﴿الْعَادُونَ﴾ و ﴿رَاعُونَ﴾ که جمع است و با «واو و نون» جمع آمده، خیلی هماهنگ نیست. فرمود: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾، بعد فرمود: ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلِسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾، مسائل مالی را هم حفظ می‌کند. مسائل مالی را در سوره مبارکه «توبه» گذشت، اگر کسی زکات واجب به عهده اوست و این زکات واجب را ادا نکرد، یک انسان آلوده است، پاک نیست. برای اینکه در همان سوره مبارکه «توبه» وجود مبارک حضرت فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^۲، این لطیفه از مرحوم شیخ طوسی است در تبیان. ^۳نفرمود «تُطَهِّرُهُمْ» که جواب امر باشد. جواب «خُذْ» نیست. نفرمود «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ»؛ فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾، این جمله ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ در محل نصب است تا صفت باشد برای صدقه، یعنی این زکات

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

آدم را پاک می‌کند. کسی که زکات به عهده اوست و نداد، آدم آلوده‌ای است. این صدقه است. آلوده می‌شود هلوع.

قرآن چگونه بگوید؟! زکات پاک می‌کند. نماز جلوی هلوع بودن را می‌گیرد. این ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾، که خدا درباره وجود مبارک حضرت فرمود که ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾،^۱ گونه آن تزکیه روح را در تأدیه زکات دانست:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾ که این «تُطَهِّرُ» ضمیر «هی» به صدقه برمی‌گردد نه به «أنت». آن وقت ﴿تُزَكِّيهِمْ﴾ به «أنت» برمی‌گردد. تو اینها را تزکیه می‌کنی به هر حال مطهری می‌خواهد، دست مبارک پیغمبر می‌خواهد، فرمان رهبر الهی می‌خواهد و مانند آن. فرمود این کارها از ما ساخته است: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِلْسَّائِلِ﴾، بعضی‌ها سؤال می‌کنند، دسترسی دارند. این بیان نورانی حضرت امیر در نهج‌البلاغه هست که «إِنَّ الْمَسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ»،^۲ که قبلاً هم بحث شد. فرمود اگر کسی نیازمند است به طرف شما آمد، مراجعه کرد، این خودش نیامده، این را کسی فرستاده است. برخی‌ها خیال کردند که یکی از القاب پیغمبر «المسکین» است! لذا در القاب پیغمبر نوشتند که «المسکین». در حالی که حضرت می‌خواهد بگوید نه، این مسکین را «الله» فرستاد. اگر این را ردّ کردی، فرستاده خدا را ردّ کردی! «إِنَّ الْمَسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ» است. حالا انسان اگر او را رد کرد، چه کسی را دارد رد می‌کند؟ این بیان نورانی حضرت است در نهج‌البلاغه! بعضی‌ها سائل هستند، یک آبرومندی که از آدم سؤال کرد، آدم چه کار باید بکند؟ آنهایی که محروم هستند، حتی قدرت سؤال هم ندارند، شخص باید به سراغ او برود. ﴿لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾، آنها که ﴿وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّنَاتِ الدِّينِ﴾، در جریان معاد مستحضر هستید یک وقت خود قرآن حرف می‌زند، می‌گوید: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛^۳ «قد تقدّم مراراً» که اصطلاح ﴿لَا

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۳۰۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۹.

رَيْبَ فِيهِ ﴿ در قرآن کریم مثل «بالضَّرورة» است در منطق. وقتی بگویند دو دوتا چهارتا، این قضیه است. جهت این قضیه بالامکان نیست، بالفعل نیست، بالوقت نیست، «الأربعة زوج بالضَّرورة»، این «بالضَّرورة» منطقی وقتی به لسان قرآن بیان شود، می شود ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، پس وقتی خود خدا از قرآن سخن می گوید، می گوید: «المعاد حق بالضَّرورة»؛ اما وقتی که دیگران بگویند: ﴿بَعِيداً﴾ ما هم ﴿نَرَاهُ قَرِيباً﴾. این به جهت مشکله است، نه اینکه قرآن می فرماید که این قریب «من الامکان» است. قرآن وقتی خودش حرف می زند، می گوید: معاد، ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ یعنی «بالضَّرورة». وقتی آنها می گویند: ﴿بَعِيداً﴾، فرمود ما ﴿نَرَاهُ قَرِيباً﴾. این تقابل در گفتار است، نه اینکه خدای سبحان - معاذالله - بفرماید که این «قریب من الامکان» است. او وقوعش را ضروری می داند، حتمی می داند. فرمود مردان الهی کسانی هستند که باور کردند مسئله قیامت را. در این تعبیرات و اینهاست که «إِنَّ الْمَعَادَ حَقٌّ، إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ» همه اینها حق هستند؛ «الله» حق، نبوت حق، رسالت حق، ولایت حق، بهشت حق؛ یعنی «حق لا ريب فيه». این تعبیرات را دارد. در این بیان نورانی که مربوط به امانت بود - حالا شاید فردا نرسیم - متأسفانه این خطبه در نهج البلاغه تقریباً دو صفحه تقریبی است. وجود مبارک حضرت وقتی خواست جریان جنگ جمل را شروع کند، یک خطبه تقریباً ده صفحه ای ایراد کرده، مرحوم سیدرضی (رضوان الله علیه) - متأسفانه - از این ده صفحه، تقریباً یک صفحه و نصف را نقل کرده است. حضرت اصول دین را گفته، فروع دین را گفته، نماز را گفته، زکات را گفته، حج را گفته، جهاد را گفته؛ مخصوصاً درباره جهاد، این ده صفحه در کتاب شریف نهج البلاغه؛ یعنی تمام نهج البلاغه به این صورت هست که در آداب حرب آمده، خطبه ۴۵، نهج البلاغه سیدرضی خطبه ۱۹۹ است، این خطبه ۴۵ است، صفحه ۴۳۱ این تقریباً ده صفحه است، آن تقریباً دو صفحه خواهد بود. در اینجا فرمود مسئله نماز را ذکر کرده، مسئله زکات را ذکر کرده، مسئله امانت را ذکر می کند، این مسئله امانت که ذات اقدس الهی به

آسمان و زمین داد، آن یک تأویل و باطنی برای امانت است که ولایت و حقیقت و قرآن و اینهاست، و گرنه حضرت می‌فرماید که نماز وضعش این است، روزه وضعش این است، زکات وضعش این است، امانت وضعش این است، همین امانت را اگر خدای سبحان به کوه‌ها عرضه بدهد، آنها نمی‌توانند. این یک تمثیل است، در بیانات نورانی حضرت صدیقه کبریٰ (سلام الله علیها) هست که «صَبَّتْ عَلَى مَصَائِبُ لَوْ أَتَاهَا»^۱، این یک امر ادبی است که این قدر حادثه سنگین است که اگر بر کوه بریزند، این کوه توان آن را ندارد. در سوره مبارکه «حشر» هم فرمود: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا﴾^۲. کوه که مکلف نیست؛ ولی اگر به کوه بگویند که تو امانت را حفظ بکن، این می‌گوید من نمی‌توانم؛ اما وقتی به اختلاسی و نجومی بدهید، می‌گیرد و فرار می‌کند. این است که این بدتر از هر حیوانی است، بدتر از هر سنگی است. چرا قرآن فرمود که بعضی دل‌ها از سنگ پست‌تر هستند؟ ﴿أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ از سنگ؟! چون ﴿خَشِيَّةَ اللَّهِ﴾^۳، این را در اوایل سوره مبارکه «بقره» فرمود که بعضی‌ها از سنگ پست‌تر هستند. چرا؟ چون به هر حال سنگ‌ها یک حساب و کتابی دارند. ﴿كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾، هیچ سنگی خیانت نمی‌کند، سنگ در کار خود هیچ خیانتی نمی‌کند. حیوانات در کار خودشان هیچ خیانتی نمی‌کنند. چرا این از سنگ پست‌تر است؟ چرا فرمود اینها ﴿كَالْأَنْعَامِ﴾^۴ هستند؟ اینها حیوانات هستند، بلکه پست‌تر هستند. اینها سنگ هستند، بلکه خشن‌تر هستند. چرا؟ برای اینکه هیچ سنگی خیانت نمی‌کند. هیچ حیوانی خیانت نمی‌کند.

۱. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲. سوره حشر، آیه ۲۱.

۳. سوره بقره، آیه ۷۴.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۷۹؛ سوره فرقان، آیه ۴۴.

غرض این است که اینکه در پایان سوره مبارکه «احزاب» آمده: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾^۱ آن حقیقت جزء باطن قرآن است. اینکه حضرت در همین خطبه ۴۵ تمام نهج البلاغه و خطبه ۱۹۹ نهج البلاغه سید رضی دارد؛ در مقدمه جنگ جمل، مسئله نماز را، مسئله زکات را، مسئله ادای امانت را، مسئله مبارزه را، مخصوصاً مفصلاً بحث کرده و ادامه می‌دهد.

بنابراین چنین نیست که کوه‌ها می‌گوییم این معدن را دارند، خیانت نمی‌کنند. کوه‌ها امین معدن نیستند، کوه‌ها کارشان این است که معدن را بی‌روانند و می‌پرورانند. تکلیف ندارند؛ اما اینکه در سوره مبارکه «حشر» فرمود: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ كَذَّابًا﴾، کذا یا آن که صدیقه کبری (سلام الله علیها) فرمود: «صُبَّتْ عَلَىٰ مَصَائِبٍ لَوْ أَنَّهُا»، اینها در حدّ تنزیل و تشبیه و مانند آن است.

«و الحمد لله رب العالمین»